با آزاده جانباز، صفرعلی عالی‌نژاد، تا اسارت؛

ماجرای سه روزی که سه سال گذشت!

*حسن شکیب‌زاده
قسمت دوم و پایانی

***من خودم را به دنیای شهیدان نزدیکتر می‌دیدم**

ساعتی که به دستم بسته بودم خراب شده بود و کار نمی‌کرد ولی هر چه با خودم کلنجار رفتم دلم نیامد ساعت یکی از شهدا را باز کنم. البته نه برای اینکه ساعتی به دست آورده باشم. در آن لحظات من خودم را به دنیای شهدا نزدیکتر از این دنیا می‌دیدم و هر لحظه احتمال می‌دادم من هم به آنها به‌پیوندم. لذا فکر می‌کردم اگر ساعت سالمی داشته باشم برای وقت‌شناسی ممکن است به‌کارم بیاید، ولی در هر صورت دلم راضی به این کار نشد. لذا بلند شدم و به طرف پایین حرکت کردم، دیدم از هر طرف تیرهای سرگردان رسام دشمن در اطرافم به زمین می‌خورد، ترسیده بودم، البته از مردن خیلی نمی‌ترسیدم. خوفم از آن بود که نکند هنوز مورد آمرزش خدا قرار نگرفته باشم و در آن دنیا پاسخگوی اعمالم نباشم.

دعای خاصی بلد نبودم و برای غلبه بر ترسم با روش طنز با تیر و ترکش‌ها برخورد می‌کردم. مثلاً وقتی یک گلوله خیلی نزدیکم می‌خورد می‌گفتم ای‌بابا مگه با هم شوخی داریم، برو کنار خوشم نمیاد به من بخوری. خلاصه به هر طرفی رفتم که راهی برای فرار پیدا کنم، نشد، لذا ناچار شدم برگردم سر جای اولم، چون آنجا هم تخته سنگ‌های خوبی برای در امان ماندن داشت، هم اینکه دید بهتری به منطقه پیدا می‌کردم. از طرفی با آن سر و صورت خونی وقتی بین شهدا خودم را به خواب می‌زدم کسی از نزدیک هم نمی‌توانست متوجه شود من هنوز زنده‌ام. می‌دانستم به‌زودی عملیات دیگری در این منطقه آغاز می‌شود، چون فرمانده ما گفته بود این تپه را هر طور شده باید از چنگ عراقی‌ها دربیاوریم، لذا با خودم گفتم تا آنجا که بشود خودم را پنهان می‌کنم و منتظر می‌مانم."

***وقتی به آنها رسیدم چندین عراقی درحالی که اسلحه‌هایشان را به طرفم گرفته بودند قدم به قدم همراهیم می‌کردند و چشم از من بر نمی‌داشتند. یکی از آنها به طرفم آمد و با احتیاط تمام بدنم را تفتیش کرد و با اشاره و تهدیدگفت: "بگو همه بیایند بالا" و مرتب هم تکرار می‌کرد. من با زحمت زیادی توانستم به آنها حالی کنم که کسی جز من آن پایین نبوده و شما بی‌خودی این‌همه تیر و نارنجک حرام کردید**

***سرما، تنهایی و نمازهایی که درازکش خواندم**

آن‌شب را همانجا کنار شهدا صبح کردم. شب خیلی سردی بود چون چند روزی بیشتر به زمستان نمانده بود، احساس می‌کردم پاهایم داخل پوتین یخ‌زده، نمازهای ظهر و عصرم را درازکش می‌خواندم، ولی مغرب و عشا یا نماز صبح را بلند می‌شدم سرپا ولی آهسته می‌خواندم، چون ممکن بود نیروهای دشمن صدایم را بشنوند. حالا دیگر عراقی‌ها از سمت جلو حدود ۳۰ الی ۴۰ متر با من بیشتر فاصله نداشتند و از پشت سر هم حدود هفتاد الی هشتاد متر. نزدیکی‌های ظهر کمی سرک کشیدم ببینم راه مناسبی می‌توانم پیدا کنم تا شبانه خودم را از این مهلکه نجات دهم یا نه. ظاهرا مفری نبود ولی با این حال باز نقطه‌ای را که احتمال می‌دادم شانسی وجود داشته باشد انتخاب کردم، چشمم به یک سنگر نیمه‌خرابی افتاد. با خودم گفتم اگر نتوانستم از اینجا خارج شوم به سراغ این سنگر می‌روم شاید چیزی برای گرم‌کردنم پیدا کنم.

در همین حال و هوا بودم که ناگهان قطرات باران را روی صورتم احساس کردم. با خودم گفتم همین را کم داشتیم و بعد هم یک نگاه گله‌آمیزی به آسمان انداختم و گفتم تو دیگه چرا؟ مگه اوضاع منو نمی‌بینی، روی زمین کم گرفتاری دارم، تو هم می‌خواهی از آن‌بالا بیشترش کنی؟ اما خوشبختانه انگار آسمان با شنیدن این حرف دلش به رحم آمد و ریزش باران را متوقف کرد وگرنه اگر لباسهایم خیس می‌شد شب بر اثر سرمای منطقه منجمد می‌شدم. با این‌حال لحظات به کندی می‌گذشت و هر چه به غروب آفتاب نزدیک‌تر می‌شدم سرمای بیشتری توی تنم احساس می‌کردم. هوا که کاملا تاریک شد

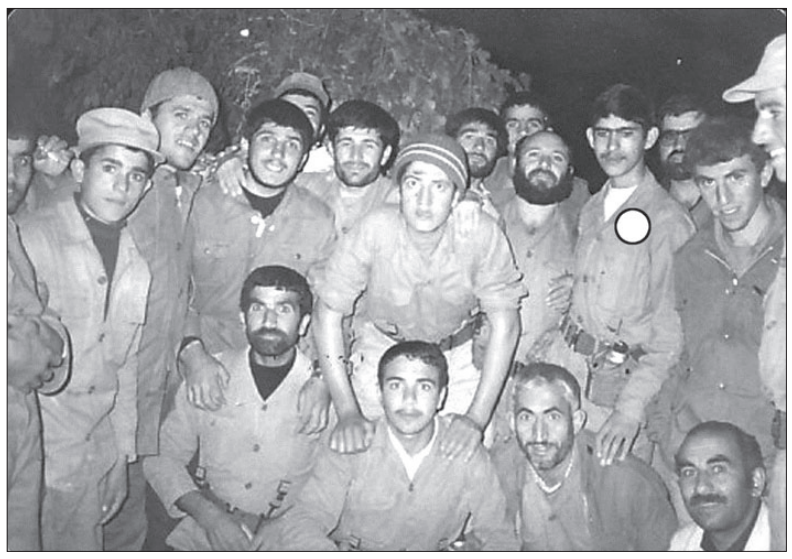

تیمم کردم و آرام نمازم را خواندم.

***زیر آتش گلوله‌ها و ترکش ها**

چند تا انجیر خشک هم به عنوان شام خوردم و بلند شدم نگاهی به آن مسیری که روز در نظر گرفته بودم انداختم، دیدم عراقی‌ها از ترس اینکه نیروهای ایرانی از آن محور حمله کنند منطقه‌ی حضور رزمندگان ما را بی‌وقفه زیر گلوله‌های رسام گرفته‌اند. به طوریکه از زمین و آسمان مثل دوش حمام آتش می‌بارید و عبور از آن یک جور خودکشی محسوب می‌شد. از خیرش گذشتم و گفتم بهتر است امشب را هم یک‌جوری همین‌جا سر کنم.

کمی که گذشت سرمای هوا مرا به‌یاد آن سنگری که تقریبا خراب شده بود و مورد استفاده نبود، انداخت. گفتم بهتر است بروم آنجا شاید پتویی، چیزی پیدا کنم. ولی برای اینکار باید خیلی به عراقی‌ها نزدیک می‌شدم. ظاهرا چاره‌ای نبود، اسلحه و کوله پشتی‌ام را گذاشتم زمین قمقمه‌ی آب را هم از کمرم در آوردم، سرنیزه کلاشم را برداشتم و آرام به صورت نیم‌خیز به طرف آن سنگر حرکت کردم. چند قدمی که رفتم به پیکر مظلوم شهید "حسین کشاورز"(۱) رسیدم. درحالی که اسلحه‌اش هنوز دستش بود سر به زانوگذاشته و خوابیده بود. او از پایگاه ما اعزام نشده بود ولی قبل از عملیات با هم آشنا شده بودیم، فکر می‌کنم چهار تا بچه داشت. عکس‌هایشان را به من نشان داده بود. دلم برای بچه‌هایش که الآن منتظرش هستند، سوخت. توی دلم گفتم خوب است حالا من مجردم و توی هفت آسمان یک ستاره هم ندارم که به انتظار من بدرخشد. پاورچین پاورچین شاید یک ربع طول کشید تا این مسیر حدود بیست‌متری را طی‌کنم و خودم را به آن سنگر برسانم.

حالا دیگر صدای عراقی‌ها را به وضوح می‌شنیدم. کورمال کورمال همه‌جایش را گشتم، چیزی پیدا نکردم فقط یک گونی‌خالی گوشه‌ای افتاده بود. برداشتم و گفتم از هیچ چی که بهتره و بی‌سرو صدا برگشتم سر جایم. پاهایم را داخل آن گونی کردم و دراز کشیدم. خیلی فایده نکرد.

***چند لحظه‌ای نگذشته بود که دیدم بارانی از گلوله به طرفم سرازیر شده انگار به یک لشگری حمله کرده‌اند و دارند تیراندازی می‌کنند. دود نارنجک‌هایی که به طرفم پرتاپ می‌شد داشت خفه‌ام می‌کرد. دست و صورت و کتف و سرم پر از ترکش‌های ریز شده بود. انگار دیگر به آخر خط رسیده بودم و راه گریزی نبود. دلم می‌خواست یکی از آن نارنجک‌ها مستقیم بیاید رویم بیفتد و کار را یکسره کند، چون داشتم زجرکش می‌شدم**

اینکه آن چند شب را چه‌طوری صبح کردم قابل بیان نیست. یک جوان ۱۷ ساله کم تجربه، تک و تنها بین پیکر چند شهید و در محاصره دشمن با آن هوای سرد. این سه روز برای من مثل سه سال گذشته بود. با خودم گفتم یعنی میشه از این مخمصه خلاص بشم و یک بار دیگه توی یک جای نرم و گرم کمی استراحت کنم؟

***شب دوم و نامه دختربچه اصفهانی**

دو شب بود از شدت سرما و ناهمواری جا و خطرهای جانبی‌اش نتوانسته بودم بخوابم. شب قبلش هم که توی راه بودیم. تمام بدنم درد می‌کرد. احساس می‌کردم خسته شده‌ام، همین‌طور که دراز کشیده بودم دستم را بردم داخل کوله پشتی‌ام چند تا انجیر یا خرمای خشک بردارم بخورم. دستم به کاغذی که درون بسته خرما بود خورد. بیرون آوردم دیدم یک نامه است. دختر بچه‌ای ابتدایی از اصفهان همراه با بسته خرما آنرا فرستاده بود. با خواندنش خیلی روحیه گرفتم و به خودم گفتم بابا مردم به تو میگن رزمنده اسلام، آن وقت تو سه روز نشده،داری کم میاری؟ هر چند دقیقه یک بار دیگر از اول آن نامه‌ی سراپا امید و انرژی را می‌خواندم و در آن وضعیت وانفسا لذت می‌بردم.

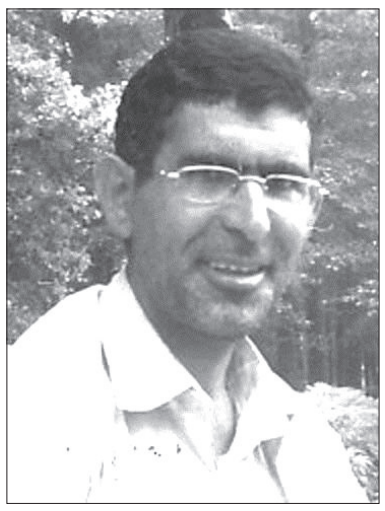

حالا دیگر تقریبا نیمه‌های روز بود و آفتاب داشت بدنم را خوب گرم می‌کرد، یک بار دیگر سرک کشیدم تا ببینم اوضاع چگونه است که ناگهان دیدم سر و صدای زیادی بلند شد. عراقی‌ها بلند بلند چیزهایی به هم می‌گفتند. گویا متوجه شده بودند کسی اینجا هست.

***لحظه اسارت**

چند لحظه‌ای نگذشته بود که دیدم بارانی از گلوله به طرفم سرازیر شد. انگار به یک لشگر حمله کرده‌اند و دارند تیراندازی می‌کنند. دود نارنجک‌هایی که به طرفم پرتاپ می‌شد داشت خفه‌ام می‌کرد. دست و صورت و کتف و سرم پر از ترکش‌های ریز شده بود. انگار دیگر به آخر خط رسیده بودم و راه گریزی نبود. دلم می‌خواست یکی از آن نارنجک‌ها مستقیم بیاید رویم بیفتد و کار را یکسره کند، چون داشتم زجرکش می‌شدم.

با توجه به اینکه منطقه کوهستانی بود و من کنار یک دره، لای تخته‌سنگ‌ها پنهان شده بودم، این اتفاق نمی‌افتاد ولی تیری به دست راستم اصابت کرد و سمت راست بدنم کلا بی‌حس شد و از کار افتاد. اسلحه را به دست چپ گرفتم دیدم فایده‌ای ندارد، اصلا توان شلیک نداشتم و از پا درآمده بودم. خون تمام صورت و بدنم را گرفته بود ولی فواره نمی‌کرد. احساس می‌کردم لحظات آخر عمرم را دارم سپری می‌کنم، تمام خانواده‌ام جلوی چشمم آمده بودند، مادرم داشت خانه را جارو می‌زد و پدرم مثل همیشه در خلوت خودش اشعار غم‌انگیزی را به زبان ترکی زمزمه می‌کرد که برای یک لحظه عراقی‌ها تیراندازی را قطع کردند.

***چند قدمی که رفتم به پیکر مظلوم شهید "حسین کشاورز" رسیدم در حالیکه اسلحه‌اش هنوز دستش بود سر به زانوگذاشته و خوابیده بود. او از پایگاه ما اعزام نشده بود ولی قبل از عملیات با هم آشنا شده بودیم، فکر می‌کنم چهار تا بچه داشت. عکس‌هایشان را به من نشان داده بود. دلم برای بچه‌هایش که الآن منتظرش هستند سوخت**

یکی از آنها انگار مرا می‌دید با اشاره دست گفت: "بیا بالا" هر طوری بود با دست چپ، زمین را با سر نیزه سریع کندم، کارت شناسایی، نامه به یاد ماندنی آن دختر کوچولو و هر چیزی که در جیب داشتم را چال کردم و بلند شدم. آرام و درحالی که انگار غم عالمی روی دلم نشسته بود به سمت بالا حرکت کردم، فاصله چندانی نبود. وقتی به آنها رسیدم چندین عراقی درحالی که اسلحه‌هایشان را به طرفم گرفته بودند قدم به قدم همراهیم می‌کردند و چشم از من بر نمی‌داشتند. یکی از آنها به طرفم آمد و با احتیاط تمام بدنم را تفتیش کرد و با اشاره و تهدیدگفت: "بگو همه بیایند بالا" و مرتب هم تکرار می‌کرد. من هم با زحمت زیادی توانستم به آنها حالی کنم که کسی جز من آن پایین نبوده و شما بی‌خودی این‌همه تیر و نارنجک حرام کردید.

---

۱ - حسین کشاورز اصل، دوم آذرماه سال ۱۳۳۰ در روستای حسین‌آباد بخش طارم از توابع شهر قزوین به دنیا آمد. پدرش نظامعلی، کشاورز بود و مادرش زینب نام داشت. در حد خواندن و نوشتن سواد آموخت. کارگر کارخانه بود. سال ۱۳۴۵ ازدواج کرد و صاحب یک پسر و سه دختر شد. بیست و ششم آذرماه سال ۱۳۶۰ در گیلانغرب توسط نیروهای عراقی بر اثر اصابت تیر به شهادت رسید. مزار او در گلزار شهدای شهر زادگاهش واقع است.

آگهی تحدید حدود عمومی اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان بندرلنگه سال ۱۴۰۱

بقیه از صفحه۵
پلاک- ۲۸۱۱۳ آقای احمد محمودی فرزند عبدالرحمن ششدانگ یک قطعه نخلستان به مساحت۱۰۹۵۲/۳۰مترمربع واقع در روستای مهرگان پائین
پلاک- ۲۸۱۱۴ آقای احمد محمودی فرزند عبدالرحمن ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۶۳۷۵۴/۲۶ مترمربع واقع در روستای مهرگان پائین
پلاک- ۲۸۱۱۵آقای احمد قربان فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۱۱۱۴/۵۲ مترمربع واقع در روستای مهرگان پائین
پلاک- ۲۸۱۱۶آقای احمد قربان فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۲۹۵۸/۸۱ مترمربع واقع در روستای مهرگان پائین
پلاک- ۲۸۱۱۷آقای احمد قربان فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه نخلستان به مساحت۱۸۵۱۳۴/۶۳ مترمربع واقع در روستای مهرگان پائین
پلاک- ۲۸۱۱۸آقای احمد قربان فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۱۶۲۸۶/۶۳ مترمربع واقع در روستای مهرگان پائین
پلاک- ۲۸۱۱۹آقای احمد قربان فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۷۲۷۰/۸۰ مترمربع واقع در روستای مهرگان پائین
پلاک- ۲۸۱۲۵ آقای محمود محمودی فرزند عبدالرحمن ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۴۹۷۲/۵۵ مترمربع واقع در روستای مهرگان پائین
پلاک- ۲۸۱۲۹آقای احمد فریدی فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۷۳۱۸/۱۹ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۱۳۱ آقای سید محمد عقیل زاده فرزند سید عبدالرحیم ششدانگ یک قطعه زمین باغی به مساحت ۲۵۰۵/۹۰ مترمربع واقع در روستای گزیر
۱۴۰۱/ ۱۲/ ۱۶
پلاک- ۲۸۱۳۲ خانم زمزم بیجاد فرزند عبدالرحیم ششدانگ یک قطعه زمین باغی به مساحت۲۵۱۲/۹ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۱۳۴ آقای یوسف بیجاد فرزند عبدالرحیم ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۳۳۹۹۹/۳۹ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۱۳۶ آقای حمزه ساربانی فرزند عبدالله ششدانگ یک باب باغ به مساحت ۱۹۴۵/۹۳ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۱۴۹ خانم فاطمه جاودان فرزند عبدالله ششدانگ یک باب خانه به مساحت۵۵۴/۲۳ مترمربع واقع در روستای مهرگان
پلاک- ۲۸۱۵۱ آقای مسعود ارجمند فرزند محمد ششدانگ یک باب خانه به مساحت۶۶۴/۶۹ مترمربع واقع در روستای مهرگان
پلاک- ۲۸۱۵۸ آقای حسن زارعی گزیری فرزند احمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۳۳۶۸۷/۴۴ مترمربع واقع در روستای چاه عبدالرحمن
پلاک- ۲۸۱۵۹ آقای حسن زارعی گزیری فرزند احمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۲۶۲۶۳/۴۴ مترمربع واقع در روستای چاه عبدالرحمن
پلاک- ۲۸۱۶۰ آقای حسن زارعی گزیری فرزند احمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۳۶۰۵/۴۶مترمربع واقع در روستای چاه عبدالرحمن
پلاک- ۲۸۱۶۱ آقای حسن زارعی گزیری فرزند احمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۷۰۰۱/۲۴ مترمربع واقع در روستای چاه عبدالرحمن
پلاک- ۲۸۱۶۲ آقای حسن زارعی گزیری فرزند احمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۴۷۶۵/۵۸مترمربع واقع در روستای چاه عبدالرحمن
پلاک- ۲۸۱۶۳ آقای حسن زارعی گزیری فرزند احمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۳۹۶۴/۰۴ مترمربع واقع در روستای چاه عبدالرحمن
پلاک- ۲۸۱۷۳ آقای عدنان صالحی فرزند علی ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۷۱۷۰۷/۸۳ مترمربع واقع در روستای گزیر
۱۴۰۱/ ۱۲/ ۱۸
پلاک- ۲۸۱۷۷ آقای ابراهیم زارعی فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۱۳۶۲۳۷/۰۲مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۱۸۸ آقای علی حسین زاده فرزند محمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۱۰۹۷۶۶/۶۹مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۱۸۹ آقای علی حسین زاده فرزند محمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۴۵۶۲۷/۸۵مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۱۹۱ آقای محمد ملاح گزدانی فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۱۷۹۲۶۸/۵۰مترمربع واقع در روستای رستاق
پلاک- ۲۸۱۹۲ آقای علی صحراگرد فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه زمین به مساحت ۳۸۶۹/۸۸مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۱۹۳ آقای صالح صحراگرد فرزند عبدالرحمن ششدانگ یک قطعه زمین زراعی بهمساحت ۷۴۱۸/۴۶ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۱۹۴ خانم تهمینه حمیرانی فرزند محمد ششدانگ یک قطعه نخلستان به مساحت ۵۵۵۴/۵۳ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۱۹۹آقای ابراهیم زارعی فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۴۰۷۲۱/۲۶ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۲۰۰آقای عدنان صالحی فرزند علی ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۶۳۷۹/۸۳مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۲۰۱آقای عدنان صالحی فرزند علی ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۴۰۴۸۰/۸۳ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۲۰۲ خانم مریم سبزه فرزند محمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی باغی به مساحت۹۸۱۱/۸۶ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۰۳ آقای محمد زارعی فرزند ابراهیم ششدانگ یک قطعه زمین باغی به مساحت۲۷۸۴/۲۹مترمربع واقع در روستای حمیران
۱۴۰۱/ ۱۲/ ۲۰
پلاک- ۲۸۲۰۴ آقای عبدالکریم پورکورستانی فرزند محمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۴۱۴۶/۸۰ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۰۵ آقای محمد زارعی فرزند علی ششدانگ یک قطعه زمین زراعی باغی به مساحت۱۷۲۴۳/۱۴ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۰۶ خانم خدیجه برزگر فرزند علی ششدانگ یک قطعه زمین باغی به مساحت۱۶۲۰۸/۶۳ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۰۷ آقای عبدالله بوک فرزند محمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۱۶۳۷۶/۲۹ مترمربع واقع در روستای زیارت
پلاک- ۲۸۲۰۸ آقای محمد راسخ فرزند عبدالعزیز ششدانگ یک قطعه زمین باغی به مساحت۱۱۳۲۹/۴۸ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۲۰۹ آقای محمد راسخ فرزند عبدالعزیز ششدانگ یک قطعه زمین باغی به مساحت۶۵۵۲/۴۹ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۲۱۰ آقای حسن زارعی فرزند احمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۸۲۶۸۵/۴۲ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۲۱۱آقای علی جوکار فرزند ابراهیم ششدانگ یک قطعه نخلستان به مساحت ۸۵۲۸/۷۸ مترمربع واقع در روستای برکه سفلین
پلاک- ۲۸۲۱۲ آقای محمد حمیرانی فرزند ابراهیم ششدانگ یک درب باغ به مساحت ۸۰۷۹/۹۵ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۱۳ آقای عبدالغفار جاوید فرزند علی ششدانگ یک قطعه زمین زراعی باغی به مساحت ۲۳۵۶۳/۵۴ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۲۱۴ خانم خدیجه پاژنامه فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۱۸۷۳۲/۶۵ مترمربع واقع در روستای چاه عبدالرحمن
پلاک- ۲۸۲۱۵ آقای حسن ممنون فرزند محمد ششدانگ یک قطعه زمین باغی به مساحت ۷۷۳۲/۰۵ مترمربع واقع در روستای گزیر
۱۴۰۱/ ۱۲/ ۲۱
پلاک- ۲۸۲۱۶ آقای محمد پشت داران فرزند علی ششدانگ یک قطعه زمین زراعی باغی به مساحت۴۳۵۲۴/۵۳ مترمربع واقع در روستای باورد
پلاک- ۲۸۲۱۷ آقای عبدالرحیم بذر افشان فرزند محمد ششدانگ یک قطعه زمین باغی به مساحت۲۳۴۱۴/۳۹مترمربع واقع در روستای باورد
پلاک- ۲۸۲۱۸ آقای احمد بوک فرزند علی ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۶۵۵۸۷/۹۹ مترمربع واقع در روستای چاه عبدالرحمن
پلاک- ۲۸۲۱۹ آقای حسن عمرانی فرزند ابراهیم ششدانگ یک قطعه زمین زراعی باغی به مساحت۴۲۸۷۹/۹۶ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۲۰ آقای عبدالله بحری فرزند عبدالرحمن ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۳۶۸۷/۹۹ مترمربع واقع در روستای برکه سفلین
پلاک- ۲۸۲۲۱ آقای ابراهیم زارعی فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۹۱۹۴۲/۸۴مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۲۲۲ آقای ابراهیم زارعی فرزند عبدالله ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۲۳۲۹۴/۶۸ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۲۲۳ آقای عبدالعزیز حشم زاده فرزند حسین ششدانگ یک قطعه زمین زراعی باغی به مساحت۳۱۹۳۳/۱۲ مترمربع واقع در روستای چاه عبدالرحمن
پلاک- ۲۸۲۲۴ آقای عبدالله جوجم فرزند محمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی باغی به مساحت ۱۹۲۴۰/۸۴ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۲۶ آقای عبدالله زارعی فرزند علی ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۲۰۲۹۶/۴۷مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۲۷ آقای عبدالکریم پورکورستانی فرزند محمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۱۶۹۰۹/۲۰ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۲۸ آقای عبدالرحمن صالحی زاده فرزند حسین ششدانگ یک قطعه زمین زراعی باغی به مساحت ۲۰۳۳۵۱/۱۳ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۲۹ آقای ابراهیم صحراگرد فرزند عبدالرحمن ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۱۱۰۱۵/۰۵مترمربع واقع در روستای حمیران
۱۴۰۱/ ۱۲/ ۲۲
پلاک- ۲۸۲۳۰ آقای صالح صحراگرد فرزند عبدالرحمن ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۱۲۶۹۷/۷۷ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۳۱ آقای علی صحراگرد فرزند عبدالرحمن ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۱۲۱۵۳/۳۵مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۳۲ آقای محمد حمیرانی فرزند ابراهیم ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۷۵۴۳/۶۳ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۳۳ خانم عایشه ایمنی فرزند عیسی ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۲۱۴۴۰/۴۲۶۲ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۳۴ آقای حسین بزرگر فرزند علی ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۲۰۷۹۵/۷۹مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۳۵ آقای علی جوکار فرزند ابراهیم ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۴۹۶۷/۶۴ مترمربع واقع در روستای برکه سفلین
پلاک- ۲۸۲۳۶ آقای علیشاه عبدالله زاده فرزند عبدالرحمن ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۱۷۸۴۶/۶۵ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۳۷ آقای علیشاه عبدالله زاده فرزند عبدالرحمن ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۳۹۷۵۵/۷۶ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۳۸ آقای عبدالکریم پورکورستانی فرزند محمد ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۵۵۶۴/۶۹مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۳۹ آقای محمود پورکورستانی فرزند محمد ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۳۵۱۹/۱۱ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۴۰ آقای محمود پور کورستانی فرزند محمد ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۸۴۴۲/۴۷ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۴۱ خانم سکینه پورکورستانی فرزند محمد ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۱۳۹۶۲/۷۱مترمربع واقع در روستای حمیران
۱۴۰۱/ ۱۲/ ۲۳
پلاک- ۲۸۲۴۲ آقای ماشاالله لاوری لشتغانی فرزند عبدالرحمن و ایوب تراز فرزند عبدالله هرکدام نسبت به سه دانگ مشاع از ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۲۶۷۴۳/۲۷ مترمربع واقع در روستای چاه دراز
پلاک- ۲۸۲۴۲/۱ آقای ماشاالله لاوری لشتغانی فرزند عبدالرحمن و ایوب تراز فرزند عبدالله هرکدام نسبت به سه دانگ مشاع از ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۱۷۳۰۸/۳۰ مترمربع واقع در روستای چاه دراز
پلاک- ۲۸۲۴۲/۲ آقای ماشاالله لاوری لشتغانی فرزند عبدالرحمن و ایوب تراز فرزند عبدالله هرکدام نسبت به سه دانگ مشاع از ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۱۴۸۴۳/۱۷ مترمربع واقع در روستای چاه دراز
پلاک- ۲۸۲۴۲/۳ آقای ماشاالله لاوری لشتغانی فرزند عبدالرحمن و ایوب تراز فرزند عبدالله هرکدام نسبت به سه دانگ مشاع از ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت۵۹۷۵/۷۱ مترمربع واقع در روستای چاه دراز
پلاک- ۲۸۲۴۴ خانم فاطمه حمیرانی فرزند ابراهیم ششدانگ یک قطعه نخلستان به مساحت ۱۰۲۰/۵۵ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۴۵ آقای ابراهیم صحراگرد فرزند عبدالرحمن ششدانگ یک قطعه زمین به مساحت۵۱۲۵/۲۱مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۴۶ خانم مریم سبزه فرزند محمد ششدانگ یک قطعه نخلستان به مساحت ۸۶۶۶/۹۲ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۴۸ آقای علیشاه عبدالله زاده فرزند عبدالرحمن ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۴۲۸۹۳/۰۵ مترمربع واقع در روستای حمیران
پلاک- ۲۸۲۴۹ آقای منصور روزان فرزند عبدالله سه دانگ مشاع و محسن هنری فرزند عبدالله سه دانگ مشاع از ششدانگ یک قطعه زمین زراعی به مساحت ۲۷۹۰۸/۳۳ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۲۵۰ آقای حسن نخلی فرزند علی ششدانگ یک قطعه نخلستان به مساحت ۱۵۷۴۲/۸۲ مترمربع واقع در روستای گزیر
پلاک- ۲۸۲۵۱ آقای سیدمحمد و سیدعبدالرحمن و سید ابراهیم و سید عبدالله همگی هاشمی فرزندان سید اسماعیل دارای دو سهم از نه سهم ششدانگ یک قطعه زمین زراعی باغی وسیده حلیمه هاشمی فرزند سید اسماعیل یک سهم مشاع از نه سهم ششدانگ یک قطعه زمین زراعی باغی به مساحت ۵۸۲۲۵/۰۲مترمربع واقع در روستای گزیر
۱۴۰۱/ ۱۲/ ۲۴
لذا بموجب دستور ماده ۱۵ قانون ثبت ازصاحبان املاک ومجاورین پلاکهای فوق الذکر دعوت میشود در وقت مقرر تحدید حدود که از ساعت ۸ صبح شروع میشود در محل حضور بهم رسانند چنانچه هر یک از صاحبان املاک یا نماینده قانونی ایشان حاضر نباشند تحدید حدود با معرفی مجاورین بعمل خواهد آمد و برابر ماده ۲۰ قانون ثبت اسناد و املاک از تاریخ تنظیم صورتجلسه تحدید حدود اعتراضات تا سی (۳۰) روز پذیرفته خواهد شد و معترض میبایستی اعتراض خود را کتبا" به اداره ثبت اسناد واملاک شهرستان بندر لنگه تسلیم نماید و ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض به مرجع ثبتی دادخواست خود را به مرجع ذیصلاح قضایی تسلیم نماید ضمنا"طبق تبصره دو ماده واحده قانون مصوب ۱۳۷۵/۳/۲۵تعیین و تکلیف پرونده های معترض ثبتی که فاقد سابقه ثبتی بوده و یا اعتراض آنها در مراجع قضائی از بین رفته است معترض میبایست ظرف یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض به مرجع ثبتی دادخواست خود را به مرجع ذیصلاح قضائی محل وقوع ملک تسلیم نماید وإلا حق وی ساقط خواهد شد.
تاریخ انتشار: مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۰۹
م الف ۱۱۸

صادق خواجه بهرامی
رئیس اداره ثبت اسنادواملاک بندر لنگه